

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

داکتر غلام حسین فروتن

بازتایپ: سازمان انقلابی افغانستان

۲۳ دسمبر ۲۰۱۲

رنالیزم اسلامی و فلسفه مارکسیست

بخش نهم

ارزش های اخلاقی بر خاسته از اجتماع است

دکتر شریعتی آنجا که انسان را می ستاید، نه به انسان به مثابه یک وجود تاریخی می نگرد و نه او را در عرصه اجتماع قرار می دهد. انسان او انسانی انتزاعی و منفرد است، انسانی است در عرصه خیال با نیروئی پر توان و ارزش های انسانی عالی. او از شعور طوری سخن می گوید که گویا انسان از زمان پیدایش خود برخوردار از شعور به مفهوم امروزی آن بوده است.

«انسان دارای قدرت عجیبی است که بر هر قدرت مادی و بر همه هستی برتری دارد و آن علم است، آگاهی به خود و به کائنات و اراده است و می بینیم که انسان با اراده، با تکنیک و با علم می تواند مسیر جغرافیائی را، شرایط اقلیمی را و همچنین قوانین گیاه شناسی و انسان شناسی را به نفع خود جابه جا کند»^۱

در جای دیگر در مکارم و فضائل اخلاقی انسان داد سخن میدهد: «این همه کرامت ها، قداست ها، زیبایی ها، ارزش ها، فضیلت ها و اعجاز ها که نه در طبیعت کور و بی شعور... بلکه در دماغ عقل و علم نیز نمی گنجد از کجا به درون آدمی ریخته شده است»^۲

بدیهی است کسی که انسان را فقط در مقطع و ابعاد امروزی آن ببیند، کسی که به پیدایش و تکامل انسان که فاصله زمانی بیش از دو میلیون سال را در بر می گیرد بی اعتنا بماند، کسی که قدرت عظیم انسان کنونی را ببیند و به چگونگی کسب این قدرت نیندیشد، طبیعتاً انسان در نظر او به معجزه ای می ماند گواه بر وجود «اراده مطلق»، «عقل مطلق».

به علاوه دکتر شریعتی در دید خود از «انسان»، نه انسان واقعی آنگونه که در جامعه کنونی به سر می برد، بلکه از انسان تجربیدی که ساخته و پرداخته خود او است سخن می راند. انسان گویا با اراده، با تکنیک و با علم می تواند مسیر جغرافیائی، شرایط اقلیمی و قوانین طبیعت را به نفع خودش جابه جا کند.

^۱ - «فلسفه انسان»، دفتر سوم، ص. ۶۳

^۲ - (همانجا، ص. ۱۰۷)

اما در جامعه متمدن امروزی هستند انسان هائی که در شرایط بشر اولیه و ماقبل تاریخ، زندگی می کنند، نه علم دارند، نه تکنیک و نه آگاهی و بنابر این مقهور قوانین طبیعت اند. آیا این انسان ها در زمره «انسان» دکتر شریعتی در نمی آیند؟ وقتی از مکارم و فضایل و ارزش های انسان سخن می رود، منظور کدام انسان است؟ همان انسان هائی که «امروز، دیروز، همه وقت و همه جا، ما و تاریخ هر دو شاهد جنایات، ددمنشی های» آنها می باشیم؟ اگر این همه کرامت و فضیلت و ارزش و اعجاز درون آدمی ریخته شده و انسان واقعاً از آنها برخوردار است، «ترس ها، دل‌بستگی ها، لذت ها و هوس ها، حرص و آز ها، محافظه کاری ها، نوکرمایی ها، بنگی ها، فریب ها، دروغ ها، مصلحت اندیشی ها، تقرب ها، توسل» یا به یک کلام این «رشته های پلیدی» از کجا به درون آدمی راه یافته و روح او را به پستی و دنائت کشانیده است. کرامت، فضیلت و ارزش کجا و محافظه کاری و نوکرمایی و فریبکاری و مصلحت اندیشی کجا! این «قدرت عجیب و این علم» که انسان را «بر هر قدرت مادی و همه هستی برتری» می دهد متأسفانه امروز و دیروز همه در اختیار انسان هائی است که از آن برای بردگی اکثریت انسان های روی زمین سوء استفاده می کنند. آیا منظور از «انسان» که از آن به مثابه معجزه آفرینش یاد می شود، همین انسان های برخوردار از علم و قدرت اند که با علم و قدرت خود پا بر سر انسان های ضعیف و نادان می گذارند؟ از کجا است که «انسان» انسان است ولی از علم و قدرت مادی و معنوی بهره مند نیست؟ مطلق کردن انسان (به مثابه فرد انسانی) و انسان را مظهر قدرت شگرف و سجایای اخلاقی دانستن از واقعیت جامعه منشاء نمی گیرد و محصول خیالبافی است. بدیهی است از انسانی که مظهر قدرت مادی است، آن هم قدرت بی پایان قرن بیستم، از انسانی که مظهر این همه سجایای اخلاقی است تا این اندیشه که چنین وجودی بارقه ای از عالم بالاست، تنها یک گام است که می توان آن را به سهولت برداشت. سخن از انسان در ورای اجتماع سخن بیهوده است و در اجتماع سخن از انسان به طور مطلق بدون توجه به وضعیت و موقعیت اجتماعی آنها نادرست است. مارکسیسم حق دارد وقتی جامعه را به طبقات و اقشار طبقاتی تقسیم می کند. آنچه که امروز به چشم می خورد انسان مطلق با آن خصوصیات خیالبافانه نیست، انسان طبقاتی است، انسانی که بر حسب تعلق طبقاتی یا قدرت، علم و تکنیک را قبضه کرده و بر طبیعت و جامعه فرمان می راند و یا ضعیف و زیون در دست طبیعت و انسان های عالم و قدرتمند، مقهور و منکوب است.

البته در تاریخ بشر دورانی وجود داشته است که در آن انسان ها (همه انسان ها) با هم و تا آنجا که در قدرت داشته اند در پی مهار کردن نیروهای طبیعت برای رفع نیازمندی های خود بوده اند. بدون شک در آینده نیز دورانی فرا خواهد رسید که در آن انسان ها (همه انسان ها)، رسته از تضاد های طبقاتی، آن قدرت عجیب را که علم نام دارد برای غلبه بر نیروهای کور طبیعت و اجتماع به کار خواهند گرفت. اما در جامعه امروزی نمی توان از انسان در ورای تعلق طبقاتی، از قدرت شگرف و مکارم اخلاقی انسان بدون توجه به خصلت طبقاتی سخن گفت. اگر واقعاً انسانی می خواهیم (انسانی به معنی نوع بشر صرف نظر از جنس، نژاد و ملیت) که هم دارای قدرت مادی روز افزون باشد و هم دارای فضایل اخلاقی، ناگزیر باید برای بر انداختن وضع موجود جامعه، برای بیرون کشیدن قدرت مادی از دست مشتکی جنایتکار و ددمنش، برای سپردن امور جامعه به دست کارگران و رنجبران یعنی به دست آن طبقات محرومی که مظهر دشمنی با استثمار و استعمار و ستمگری اند، دست به کار شد. این مهم با «تزکیه نفس» با عبادت به درگاه خداوند و مساعی دیگر از این قبیل به موفقیت نخواهد انجامید. حکومت اسلامی در ایران که کوشید دستورات آفریدگار و پیامبر او را پیاده کند، یکی از فاسدترین، جنایت پیشه ترین، مخرب ترین و... حکومتی از آب در آمد که تاریخ بشر به خود دیده است. برای ایجاد جامعه ای نوین، جامعه ای که در آن انسان حاکم بر سرنوشت خود باشد، از آزادی کامل (آزادی از یوغ طبیعت و اجتماع) برخوردار گردد و راه را به سوی ترقی و

تعالی مادی و معنوی بگشاید ناگزیر باید به راهی رفت که مارکسیسم نشان می دهد، راهی مبتنی بر استفاده از قوانین تکامل جامعه، راهی متکی بر یگانه طبقه انقلابی دوران ما، طبقه کارگر، که خواه ناخواه، چه استثمارگران و ستمگران را خوش آید یا نیاید، طبقه آینده است، طبقه سازنده است، طبقه ای است که جز با دست توانای او ساختمان چنین جامعه ای امکان پذیر نیست. کمونیسم یگانه راه رهائی بشریت از قیود طبیعی و اجتماعی است. کمونیست ها با ایمان و با صداقت به این راه می روند و به نتیجه نهائی آن ایمان کامل دارند. منبع الهام کمونیست ها، منبع ارزش های اخلاقی آنها، در ایمان به همین ایده آل است. دکتر شریعتی بر آنست که کمونیست ها ارزش های اخلاقی خود را از مذهب گرفته اند. چه اشتباه بزرگی! مذهب ارزش های اخلاقی نمی آفریند. آنجا که پای زور و زر به میان می آید خداوند، پیامبر و احکام الهی فراموش می شوند. به ویژه که پای «شفاعت»، «عبادت استیجاری» و ترفند های دیگر در میان است. شیعه زرمند و زورمند می تواند همه گناهان و معاصی صغیره و کبیره را مرتکب شود و امید و شاید هم یقین به بخشایش پروردگار داشته باشد که یتبدل السینات بالحسنات!! این واقعیتی است که در برابر چشم همگان است. آیا این است آن ارزش های اخلاقی که مذهب به پیروان خود اعطا می کند و گویا کمونیست ها از آن اخذ کرده اند؟

از این گذشته میان مبارزه مؤمنین مسلمان علیه نظام مبتنی بر ستمگری و فساد که حتی به قیمت جان آنها نیز تمام می شود با مبارزه و ایثارگری کمونیست ها یک تفاوت ماهوی هست و این تفاوت خود ارزش است که پیروان مذهب فاقد آنند. مبارز مسلمان، مبارزه با «طاغوت» را کاری نیک می داند و به آن دست می زند برای آن که معتقد است که در جهان حساب و کتابی در کار است و مکافات و پاداشی. کسی که در دنیا ثواب کند در روز معاد پاداش می گیرد و به بهشت می رود و در کنار انبیاء و اولیاء می نشیند، گناهکار به عکس جایش در جهنم است و شاید در درکات و اسفل السافلین. او فصل مشبعی در باره بهشت و حوریان و غلمان های آن در کتاب آسمانی خوانده است، او می داند که در های بهشت بر روی شهید باز است. بهشتی که سوره «الواقعه» در وصف آن آمده است. ایثارگری مؤمن مسلمان در مبارزه، به خاطر حساب و کتاب است، به خاطر پاداشی است که پس از مرگ دریافت می کند، اما کمونیست نه به آخرتی معتقد است و نه به معادی، نه به بهشتی و نه به نعمات و لذات جسمی آن. کمونیست در مبارزه خود، در محرومیت های فراوانی که در این مبارزه تحمل می کند، فقط به یک چیز می اندیشد و آن انسان زحمتکش است، انسان تحقیر شده و تحت ستم و استثمار. کمونیست می رزمد فقط به خاطر آن که این انسان از وضع فلاکت بار کنونی برهد، آینده ای آزاد، تابناک، و سعادت مند داشته باشد. کمونیست در انجام این امر چشمداشتی از کسی ندارد، در انتظار پاداش نیست. او مبارزه را وظیفه خود می سازد، وظیفه ای در قبال توده های زحمتکش. آیا این یک ارزش نیست، ارزشی که بر همه ارزش ها برتری دارد، ارزشی نیست که ارزش های اخلاقی دیگر از آن بر می خیزند؟

تضاد در مارکسیسم یا در ایدئولوژی توحیدی؟

دکتر شریعتی که پیوسته در تلاش یافتن تضاد در مارکسیسم است خیال می کند آن را از زبان یکی از کمونیست های با ارزش یافته است و پیروزمندانه با تفرعن آن را چند بار تکرار کرده است:

«این مسأله را من هر جا مطرح می کنم این مارکسیست ها چون سواد کمی دارند و خیلی هم اطلاع ندارند خیال می کنند اصلاً من این مسأله را مطرح کردم و همین جور جواب من را می دهند و در صورتی که تضاد را خود آنها فهمیده اند. «ژرژ پولیتسر» اینجوری حلقش کرده (ببینید چقدر مضحک است! معلوم می شود تضاد را حس

کرده... می گوید: «ما در فلسفه ماتریالیست هستیم اما در اخلاق ایده آلیست». این همان است که من به آن می گویم تضاد»^۳

اگر سواد مارکسیست ها کم است! دکتر شریعتی خود که سوادش زیاد بود می بایست این مسأله را حل می کرد. چون روشن است که ژرژ پولیتسر که فلسفه مارکسیست را خوب می شناسد هرگز این سخن از زبان او بیرون نمی جهد که کمونیست ها در فلسفه از ماتریالیسم پیروی می کنند و در اخلاق از ایده آلیسم. اگر کینه به مارکسیسم ذهن او را کور نکرده بود و در معنی، مفاهیم و کلمات اندکی غور می کرد بیهوده به ژرژ پولیتسر نمی تاخت و بی سوادی خود را در زمینه مارکسیسم و به طور کلی مسائل فلسفه مارکسیستی به حساب او و کمونیست ها نمی گذاشت.

ماتریالیسم - که پیروان آن را «ماتریالیست» می نامند - یک مکتب فلسفی است که ماده را مقدم بر شعور و شعور را انعکاس واقعیت خارج در مغز انسان می داند. ایده آلیسم - که پیروان آن را ایده آلیست می خوانند - آن مکتبی است که بنابر آن شعور بر ماده مقدم و ماده ساخته و پرداخته ایده است. اگر از دیدگاه فلسفی به موضوع بنگریم «ماتریالیست» و «ایده آلیست» با یکدیگر در تضادند. نمی توان در عین حال هم ماتریالیست بود و هم ایده آلیست، هم ماده را بر ایده مقدم شمرد و هم ایده را بر ماده. دکتر شریعتی کلمه ایده آلیست را به معنی فلسفی آن گرفته و به خیال خود تضادی برای کمونیست ها تراشیده است. اما در زبان فرانسه واژه «ایده آلیست» تنها به پیروان ایده آلیسم اطلاق نمی شود بلکه به معنی داشتن ایده آل نیز می باشد. ایده آلیست کسی را نیز می گویند که دارای ایده آلی است و ژرژ پولیتسر واژه «ایده آلیست» را در گفته خود به همین معنی به کار گرفته است. کمونیست ها هم دارای ایده آلی می باشند که زائیده مکتب فلسفی آنها، فلسفه مارکسیست است و آن ایده آل جامعه سوسیالیستی و کمونیستی است، جامعه ای که پایه آن در جامعه سرمایه داری ریخته شده و مبارزه کمونیست ها به خاطر تحقق آنست.

دکتر شریعتی نه تنها در یافتن این تضاد بلکه در مسأله ارزش های اخلاقی انسان که صفحات بسیاری را با بیان و قلم شیوای خود سیاه کرده است در عالم تخیلات است. او هم انسان را در ورای جامعه می نگرد و هم ارزش های اخلاقی را جاودانی و خدائی می پندارد، در نتیجه میان ارزش های اخلاقی او و واقعیت اعمال انسان ها شکافی عمیق به وجود می آید که نه خود او و نه هیچ کس دیگر نمی تواند آن را پُر کند. اگر کمونیست ها با داشتن ایده آلی به نهایت درجه انسانی، با مکتب فلسفی خود در تضاد نمی افتند دکتر شریعتی با ارزش های جاودانی خود با واقعیت موجود در جامعه که با قلم خود رقم می زند بدون آن که خود متوجه باشد، در تضاد فرو می رود. واقعاً انسان در شگفت می ماند که چگونه دکتر شریعتی این اندازه مطلب متضاد را به هم می بافتد و به این فکر نمی افتد که لااقل حساسی به خودش پس بدهد. او در یکجا با شکوه و طنطنه خاص می نویسد: «این همه کرامت ها، زیبایی ها، قداست ها، ارزش ها، فضیلت ها و اعجاز هائی... از کجا بدون آدمی ریخته شده است؟» و بدین سان آدمی صرف نظر از شخصیت او مظهر صفات عالیه و ارزش های اخلاقی است که از منبع الهی در درون او ریخته شده است.

اما همین «آدمی» چند صفحه بعد مظهر رذایل اخلاقی، مظهر پستی و دنانت و فرومایگی از آب در میاید: «عکس این تناقض (منظور «تضاد» ژرژ پولیتسر است) را نیز در رفتار انبوه کثیری از تپ های سنتی مذهبی و روحانیون رسمی و ارتجاعی می بینیم، کسانی که در «فلسفه و جهان بینی ایده آلیست اند و در عمل و اخلاقی ماتریالیست»

³ - («مذهب، تکامل و جهان بینی»، ص. ۲۴)

«همه روز چون ددان بر سر مردار زندگی فردی، بر روی هم چنگال می کشند و همه شب را به بیزاری از «حیفه دنیا» و بدگوئی از دنیا پرستانی که خدا و فردا را از یاد برده اند صبح می کنند! و روحانیت وابسته به این طبقه نیز در گیشه منبر و محراب «دین» را به «دینار» شنشر می کند و از احتکار و بهره کشی و زمین خواری و دوز و کلک های کثیف بازاری و بازی های جادویی و چشم بندی های رایج سرمایه داری و سفته بازی و واسطه کاری و سهام فروشی و دست گردانی و هزار ها تردستی انگل هائی که خون تولید کننده و مصرف کننده را می مکند و رنج نمی برند و گنج می نهند، فقط پولشان است که در این روسپی خانه سرمایه داری بچه می کند و زرنگی های ابلبسی و حيله های دزدانه شان که حیب ها را می زند و همدستی و همدستانیشان با زور که برایشان زر میزاید و دلالی شان برای استعمار بیگانه که استثمار خودیشان را تأمین می کند و مالی را که این چینی عمری انباشته اند در پالیشگاه امام با گرفتن سهمی «صاف» می کنند و با دادن رسید و وجوهی به نام مالیات شرعی و مالکیت، در آمد سرمایه دار و زمینه دار را به نام شرع به ثلث می دهند و از جانب خدا امضاء می کنند و شیوه کارشان را نیز به نام مسیح یا الله توجیه می نمایند»^۴

و چند صفحه بعد چنین ادامه می دهد:

«همچون خدا پرستانی که به اصالت ایمان معتقدند و جز خدا و صفات خدائی و آنچه روی در خدا دارد و در طریق خدا سیر می کند، همه چیز را بی معنی و بی ارزش و پست و پلید می شمارند و اقتصاد را دنیا تلقی می کنند لذت را گناه و ثروت را تباه و سود را زیان و تلاش مادی را خسران و جهان را رباط و عمر را فرصت عمل صالح و زندگی را صحنه آزمایش و میدان کسب ارزش های اخلاقی خدائی و تصفیه تعالی وجودی و اخلاق را طرد زندگی مادی و لذت پرستی غریزی و منفعت جوئی اقتصادی و نفی مصرف پرستی و تجمل و خوردنمائی و برتری جوئی فردی و نژادی و طبقاتی و پرهیز از استکبار و استبداد و استثمار و استبعاد خلق خدا... و حتی سود بردن از سرمایه را (و نه کار را) جنگ با خدا تلقی می کنند... خود را در هر دم و هر قدم... در برابر خدای زنده و آگاه و حاکم مطلق مسؤل می یابند و معتقدند که هر عملشان در «نامه اعمالشان» ثبت می شود و باید پاسخ گویند و پایان زندگیشان مرگ و نیستی نیست که حضور در برابر میزان عدل خدائی است... با اینهمه همچون یک مادی که نه خدا را باور دارد، نه فردا را پیش بینی می کند، نه به حساب و کتابی در این عالم معتقد است و نه رسالت و مسؤولیتی برای انسان قائل است، لابلالی است و بی درد و بی مسؤولیت و تا خرخره در دنیا غرق است و به جز صدای سخن پول یادگاری در این گنبد دوار خوشتر نمی بیند، سه پایه زندگیش بر سر مغرور است و شکمی پُر و زیر شکمی بیقرار، بر دین موسی است، فرعون وار تکیه بر زور دارد و قارون وار بر گنج زر خفته است و تا سیر خدا را کلاه بگذارد، به بلعم با عور سهمی می دهد تا سحره فرعون برایش کلاهی بیافد و شراب را بنوشد به نیت شربت و...»^۵

آخر کرامت و زیبایی و ارزش کجا و این همه دنانت و پستی و فرومایگی کجا! آدمی اینست یا آن؟

روشن است که سودجوئی و زورگوئی، خدا و مذهب نمی شناسد، به موازین اخلاقی و اصول اخلاقی آن وقعی نمی گذارد. برای زر و زور اخلاقیات آن اصولی است که امکان می دهد زور، مستدام بماند و زر از زادن باز نایستند. سودجوئی و قدرت خود سرچشمه همه قبایح اخلاقی است، مذهب با اصول و موازین اخلاقی اش، با بهشت و دوزخش، با پاداش و مکافاتش در برابر آن مانعی نمی تراشد. سودجو و زورگو طالب ربودن دسترنج انسان های

^۴ - «فلسفه انسان»، دفتر سوم، ص. ۱۳۴ و ۱۳۵

^۵ - (همانجا، ص. ۱۳۸ و ۱۳۹)

دیگر است، در دزدی و رشوت گیری بی قرار است، ثروت می اندوزد و با پول و زور همه چیز را از آن خود می سازد. در نظر او ارزش های اخلاقی باید چنان باشند که وضع او و ثروت او را توجیه و حفظ کنند. اما آیا توده رنجبر که دسترنج او ربوده می شود، نوامیس او برباد می رود، زندگی او و خانواده اش دستخوش هوی و هوس است یا دستخوش فلاکت هائی که سودجویی و قدرت طلبی می آفریند، می تواند همان ارزش های اخلاقی بورژوائی مانند «برابری»، «برادری» و «آزادی» و «عدالت» و نظائر اینها که به حفظ و تحکیم نظام استثمار یاری می رساند تن در دهد؟ جواب این سوال برای هیچ فردی که در اندیشه انسان زحمتکش باشد مثبت نتواند بود. همه کس می داند که برابری و برادری در نظام بورژوائی فریبی بیش نیست. یک سرمایه دار با یک کارگر نه برابر است و نه برادر. عدالت بورژوائی چیزی جز ستم بر توده های مردم نیست، آزادی، کلمه ای تو خالی است، آزادی برای ثروتمندان و زورمندان است، آزادی استثمار، ستمگری و زور اندوزی است و اطاعت بورژوائی تن دادن به استثمار هر چه بیشتر است، راستگویی لو دادن مبارزان انقلابی است و غیره. همینطور ارزش های اخلاقی برای یک برده و برده دار، برای یک فئودال و رعیت نمی تواند یکسان باشد. اگر کلی تر صحبت کنیم، در جامعه ای که به طبقات آنتاگونیست تقسیم شده هیچ اصول اخلاقی واحدی یافت نمی شود که برای تمام اعضای جامعه یک سان و یک نواخت باشد و آنها را یکسان موظف و مسؤول بشناسد. آیا تجربه و پراتیک روزانه صحت این حکم ماتریالیسم مارکسیست را نشان نمی دهد که اخلاقیات در جامعه طبقاتی ناگزیر دارای خصلت طبقاتی بوده و هیچ اصول اخلاقی جاودانی و لایتغیر وجود ندارد؟ بر اساس اصول اخلاق بورژوائی سلب مالکیت خصوصی از وسائل تولید به دست خلق زحمتکش غیر اخلاقی است. اما از دیدگاه طبقه کارگر بیرون کشیدن وسائل تولید از چنگ بورژوازی و سپردن آن به دست رنجبران دارای ارزش اخلاقی فوق العاده است چون فقط از این طریق می توان به استثمار توده های زحمتکش که آنها را در موضع اجتماعی پائین تر و حقیرتر قرار می دهد، پایان بخشید. مبارزه طبقه کارگر در سراسر جهان به خاطر محور استثمار، ارزش های انسانی و اخلاقی واقعی، ارزش هائی را که از انسان (همه انسان ها) انسان واقعی می سازد، حاکم می گرداند. فقط نظام سوسیالیستی و کمونیستی است که همه انسان ها را از هر جنس، نژاد و ملیتی که باشند از استثمار، ستم طبقاتی و ملی می رهند و با آزاد کردن آنها از قیود طبیعت و اجتماع، جامعه را به سوی سعادت و کمال پیش می راند، فقط در این نظام است که برادری، برابری، عدالت، آزادی، علو مقام انسان و غیره معنای واقعی خود را می یابند، فقط در این نظام است که کار (این سرمایه و ارزش جاودانی) مقام والای خود را به دست می آورد، فقط در این نظام است که دیگر اثری از «رشته های پلیدی» و پلیدی ها که دکتر شریعتی از آن یاد می کند بر جای نخواهد ماند. کمونیست ها و طبقه کارگر به خاطر چنین ایده آلی می رزمند، ارزش های اخلاقی آنها، همبستگی طبقاتی، همکاری، فعالیت و کار خستگی ناپذیر، عصیان، فداکاری، تهور و جسارت، ایثار و جانبازی، تحمل آلام و محرومیت ها، استقامت در مبارزه و... همه و همه از این ایده آل والا سرچشمه می گیرد. آیا باز هم مانند دکتر شریعتی می توان ادعا کرد که ارزش های اخلاقی کمونیست ها از جهان بینی ماتریالیستی آنها بیرون نمی آید؟ آیا این ادعای دکتر شریعتی پوچ و بیهوده نیست که کمونیست ها ارزش های اخلاقی خود را از مذهب گرفته اند، همان مذهبی که او صفحات زیادی را در ردایل اخلاقی پیروان آن سیاه کرده است؟ تئوری سوسیالیسم علمی از واقعیت مادی جامعه کنونی یعنی نظام سرمایه داری بر می خیزد و امکان واقعی گذار از این نظام به نظام سوسیالیستی را ضروری می گرداند. این گذار در تضاد با قوانین تکامل جامعه نیست در انطباق کامل با آنها است. پایه های گذار به جامعه سوسیالیستی - جامعه ای که در آن مالکیت خصوصی

بر وسایل تولید، این سرچشمه استثمار و استعمار و انحطاط همه ارزش های انسانی، به مالکیت عمومی توده های زحمتکش در می آید - در جامعه کنونی جهانی یعنی نظام سرمایه داری گذاشته شده است. این پایه ها کدامند؟ نخست این که سرمایه داری یک مرحله تاریخی از تاریخ جامعه بشری است، مرحله تاریخی بدین معنی که نظام سرمایه داری همانگونه که آغازی داشته ناچار پایانی هم خواهد داشت و ناگزیر جای خود را به یک نظام تکامل یافته تری باید بدهد و خواهد داد.

دوم این که در درون سرمایه داری تضاد هائی هست که به آن جهت تکامل معینی می دهد و فرجام این تکامل جز سوسیالیسم نمی تواند باشد و

بالاخره این که در نظام سرمایه داری، طبقه کارگر پدید می آید که وضع مادی و معنوی آن، چنان تحمل ناپذیر است که ناگزیر علیه بورژوازی مبارزه را آغاز می کند و برای رهایی از استثمار و همه معايب دیگر سرمایه داری هدف های سیاسی در برابر خود می گذارد و سازمان می گیرد. همین به او امکان می دهد که در اتحاد با دیگر استثمار شونندگان، با انقلاب سوسیالیستی مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را بر اندازد و مالکیت عمومی را به جای آن بنشاند و خود با تصرف قدرت سیاسی اداره امور جامعه را به دست گیرد و جامعه را به سوی جامعه بی طبقه، به سوی کمونیسم پیش ببرد.

آیا این سه پایه تحول جامعه سرمایه داری واقعیت عینی نیست؟ آیا واقعیت تاریخی سرمایه داری مورد تردید است؟ مگر ممکن است سرمایه داری جاودانی باشد و نظام تازه ای جای آن را نگیرد؟ آیا وجود طبقه کارگر و مبارزه او با بورژوازی در جامعه سرمایه داری به چشم نمی خورد؟ آیا جزء این است که طبقه کارگر برای رهایی از استثمار که ثمره تلخ مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است، چاره دیگری جز پایان دادن به این نوع مالکیت ندارد؟

بدینسان سوسیالیسم و کمونیسم جامعه ای رویائی و تخیلی نیست که مبارزه به خاطر آن سرابی بیش نباشد، نظامی است که از طریق مبارزه طبقه کارگر و متحدین او ضرورتاً به وجود خواهد آمد. سوسیالیسم علمی چنان که مشاهده می شود نتیجه تراوش فلسفه مارکسیست است. مارکس تنها به تشریح جامعه سرمایه داری و یافتن قوانین و جهت تکامل آن قناعت نمی ورزد، بلکه پایه های مادی تحول این جامعه را نشان می دهد. مارکس نشان می دهد که چگونه می توان انسان را - همه انسان ها را - از نظام سرمایه داری و عوارض شوم و پلید آن، که گریبانگیر همه انسان های محروم جامعه است، رهانید، نشان می دهد که چگونه رهایی از طریق مبارزه سرسخت، پی گیر و آشتی ناپذیر امکان پذیر است. مارکسیسم به شما می گوید که راه نیل به موفقیت راه راست نیست، جنگ طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی مانند هر جنگ متضمن پیروزی ها و شکست ها، پیشروی ها و عقب نشینی ها است ولی پیروزی نهائی، قطعی و ناگزیر است و ناگزیری پیروزی از خود جامعه و قوانین تکامل آن بیرون می آید. کمونیستی که به سوسیالیسم علمی ایمان دارد همه چیز خود را در این مبارزه فداء می کند،... فداء می کند فقط به خاطر انسان محروم، به خاطر ارزش های انسانی سوسیالیسم، بدون آن که از کسی چشم داشت یا توقع پاداشی داشته باشد.

مسلمان کار نیکو را به خاطر گرفتن پاداش ولو در «آن دنیا» انجام می دهد. برای مؤمن مسلمان پاداش انگیزه اعمال و حتی شهادت او است. دکتر شریعتی متعجب است که چگونه کسی بدون انتظار پاداش به کار عظیمی دست می زند که ممکن است به مرگ او پایان پذیرد. از او و همکیشان او جز این انتظاری هم نمی رود. اما کمونیست، خودبین و خودپرست نیست. او نمی رزمد برای آن که سودی عاید شخص او شود یا پاداشی ببیند. او به خاطر آزادی و سعادت انسان، انسان زحمتکش، مبارزه می کند و بیمی ندارد که قبل از نیل به هدف، مرگ گریبان او را بگیرد یا جان خود را بر سر این راه بگذارد. انتظار سود، پاداش ولو در «سرای دیگر» از خصال بورژوازی و

خرده بورژوازی است. کمونیست واقعی از چنین خصلتی مبری است. نگاهی به جنبش کمونیستی جهان از آغاز پیدایش آن تاکنون بیندازید و ببینید چه انسان‌های پر ارزشی حتی یکدم از مبارزه نایستادند، حماسه آفریدند و شاهین پیروزی را هم در آغوش نگرفتند.

اما آن که فقط به خود می‌اندیشد و در لجن زار خود پرستی و اندیویدوآلیسم فرو رفته است قادر نیست به کاری تن در دهد - ولو کاری بی‌ضرر و بی‌خطر - که فایده‌ای از آن عاید خود او نگردد. او همه چیز را، هر عملی و هر اقدامی را با معیار شخص خویش می‌سنجد و اگر آن اقدام متضمن سودی، فایده‌ای برای او نباشد به آن دست نمی‌زند. برای او فرق نمی‌کند که انسان‌های دیگر در چه موقعیت و وضعی قرار دارند. او به آلام و درد‌های دیگران توجه ندارد فقط خود را می‌بیند و بس. فقط خود را می‌خواهد و بس و به همین جهت چنانچه در مبارزه احتمال نتیجه‌ای نباشد عقب می‌زند. چنین فردی نه مبارز است و نه قادر است مبارزه را ادامه دهد. او برای تأمین منافع خود همیشه هم‌رنگ محیط اجتماعی می‌شود. امروز در جمهوری اسلامی با تظاهر به اسلام و رها کردن ریش، مقامی هرچه بالاتر برای خود دست و پا می‌شود و در ظاهری طاغوتی باز هم به دنبال کسب مال و مقام و قدرت است.

مارکسیسم به کمونیست‌ها می‌آموزد که هرگز از مبارزه با خودپرستی باز نایستند، نه تنها در درون خویش جایی برای آن باز نگذارند بلکه بکوشند شعله‌های این مبارزه را در درون دیگران نیز برافروزند.

مارکسیسم می‌آموزد که هیچ مبارزه‌ای، هیچ کوششی در راه آرمان به هدر نمی‌رود. مبارزه هر کمونیست ذره‌ای است که در پیروزی نهائی جای خود را دارد و دریای پیروزی از همین قطرات ناچیز مبارزه پدید می‌آید. مبارزه کمونیستی کار قهرمانان نیست، کار توده‌های کارگر و دهقان محروم و تهیدست است و هر مبارزی سهم خود را در موقعیت آن ادا می‌کند، ولو آن که ناشناس و بی‌نام و نشان باقی بماند. مارکسیسم می‌آموزد که مبارزه همیشه با موفقیت قرین نیست. در دنیائی که نیروهای عظیم و پرتوانی در برابر کمونیسم ایستاده‌اند، انتظار موفقیت آسان، انتظار مبارزه‌ای که در همه حال به کامیابی بیانجامد، انتظار بیهوده‌ای است. اما مارکسیسم در عین حال یک چیز را می‌آموزد و همان است که به مبارزان نیرو و حیات می‌بخشد و آن محتوم بودن پیروزی نهائی است. ضرورت استقرار جامعه سوسیالیستی و کمونیستی است، تابناک بودن آینده انسانهاست. کمونیستی که در راه آرمان خود می‌رزد، مشعر به این حقایق است. بیهوده نیست که در سیاهه انسانهائی که جان خود را برای آرمان خود باخته‌اند کمونیست‌ها در رأس قرار می‌گیرند. این حقیقتی است که با هیچ تحریف و سفسطه‌ای نمی‌توان آن را پوشانید.